

شناگر هور

مهدی عسکری— که تولد در خانواده‌ای مذهبی و پای مکتب پدر نشستن و درس دین و قرآن آموختن گرفته تا حضور در روزهای پرشور انقلاب، از روزهای دفاع از انقلاب تا آرزوی رقتن به جبهه و اشک هایی که برای شهادت جاری می‌شد و از روزهای حضور در جبهه تا افتخار جانبازی و اسناد قرائت قرآن بودن و قهرمانی در ده‌ها مسابقات ورزشی کشوری و بین‌المللی همه و همه نقش و نگار اراده‌وار و به‌عنوان رزمنده‌ای ثابت قدم آن چنان ترسیم کرده‌است که با هیچ اراده‌مخالفی نمی‌توان در مقابل این اراده‌ایستادی کرد. با «محمد محمدی» از روزهای خوش و خاطرات دلنواز روزهای کودکی تا خاطرات پرشور انقلاب و جانبازی و قهرمانی های متوالی اش هم کلام شدیم.

- از شاندیز تا دبستان هروی**

در ختآن سر به فلک کشیده شاندیز، باغ‌های سرشار از صدای بلبلان خوش‌نوا، هم‌پالایتهای‌های عاشق و دلخوش که خوبی‌هایشان زیانزد خاص و عام بود، همراه با کر بلائی… که هم پدر بود و هم مرشد و صدای خوش‌روصه خوانی و نغمه‌های خوش‌قرآنی‌اش، نخستین شامانه‌های فرزند هشت‌خانواده محمدی بود؛ خانواده‌ای پر جمعیت با شش پسر و چهار دختر. عاشقانه‌های آن روزها آن قدر زیاد بود که «محمد» از سر خوشی آن روزها به نیکی بسیار و این گونه یاد می‌کند: روزها با جیران (خویش‌رایی خانواده) به چراگاه می‌رفتیم. مدرم از شیر جیران ماست و کره و دوغ و پنیر در ست می‌کرد. مرغ و تخم مرغ خانگی هم فراوان بودو مادرم کبری خانم، خیلی با سلیقه‌تر از کوبک خانم کتاب فارسی خانه را به از اتر بین پانگاه روزگار برای ما متبدیل کرده بود. او گندم را از مزرعه می‌آورد، دو روی ملافه سفید می‌ریخت و پاک می‌کرد. با یک دشتی دستاس وسط خانه را می‌چرخاند و با یک دست گهوآر، را تکان می‌داد. آن‌در خامیر می‌کرد شناسنامه می‌دهد: کوچ‌مان از شاندیز به مشهد هم قصه خوب و زیبایی یادداشت. آقای پیرانی دوست خانوادگی‌مان، افسر نیروی زمینی ارتش بود در شب خواستگاری خواهرم پیشهاد خاصی به پدر داد. او که فردی دیندار و متشرع بود حرف هایش را با پدرم زد و بعد از پایان مراسم خواستگاری و رفتن مهمان‌ها، پدرم به مادرم گفت آماده رفتن باش، قرار است همین‌روزها به مشهد برویم. می‌رویم تا اگر خدا خواهد در یادگان‌های ارتش قرآن بخوانم و مداحی کنم. محمد ادامه می‌دهد: پدر فکر همه چیز را کرده بود. از باغ‌هاوزمین‌های شاندیز فروختیم در کوچ‌ه حمام پیروز در کوی گلستان در محله خواجه ربیع‌خانه‌ای خریدیم و کوچ کردیم به مشهد. اولین روزهای حضورمان اصلاً احساس غربت نمی‌کردیم. مادرم نوای اراده استاد علی‌الباسط و استاد مصطفی اسماعیل را از اطراف حرم خرید و بود و ما در طول روز و حین بازی با صدای قرآن انس می‌گرفتیم. همسایه‌های آن‌روزهای محمد هم مردمان خوبی بودند. تا جایی که هیچ‌گاه احساس غربت نمی‌کردند و شادمانی‌ها با هم تقسیم می‌شد و همه همی همسایه‌ها و دو را داشتند. تا این که روزهای رفتن به مدرسه رسید و پدر او را در مدرسه هروی ثبت‌نام کرد. به مراتب فوق و با توجه به طلاق نامه عادی دادو عوایلهای او موجه شهیدان داده و مستنداً به تاریخ قانون ثبت ۱۹۸ هجری قمری و در مدرسه چندانی نداشت‌ام اما توجه می‌شدم که در مدرسه

خاطرات جانباز ۷۰ در صد محمد محمدی: از قطع شدن نخاع تا کسب مدال طلای جهان

شناگر هور

خیلی‌ها دلشان با من نیست. روزی که پدرم با لباس روحانی به مدرسه آمد این دوست‌داشتن‌ها بیشتر شدو به همین دلیل با کوچک‌ترین کار اشتباه به شدت تنبیه می‌شدم.

- حضور در روزهای انقلاب**

محمد در ایام انقلاب در کنار پدر و برادرانش صف به صف انقلاب پا پیروزی پیش رفت. او می‌گوید: در اوج انقلاب من جوانی بودم که دوست داشتم همه را بدر و داداش محمود در حرکات انقلاب حضور داشته باشم. شعار می‌دادم، اعلامیه پخش می‌کردم و برای این حضور خیلی خوشحال بودم. در دهم دی نیز از نزدیک شاهد جنبات اعمال رژیم بودم. او ادامه می‌دهد: انقلاب که پیروز شد همه را بچه‌های محل و مدرسه در پایگاه بسیج محل ثبت‌نام کردیم تا شب‌ها در گشت‌های شبانه حفاظت از محلات شرکت کنیم. مدتی شاهد محفل خیلی جوانان دیگر در اردوهای بسیج مستضعفین برای عمران و آبادانی در روستاها شرکت کردم.

- تابوت‌هایی که از راه می‌رسید**

روزها از پی هم می‌رفت و محمد در آرزوی رقتن بود. روزهای بعد شهید از راه می‌رسیدند و حال و هوای تمام شهر یارانی می‌شد. خودش در این باره می‌گوید: تابوت‌ها هیک به یک از راه می‌رسید. صدای ناله و گریه

تشییع کنندگان تمام شهر را پر کرده بود. مراسم تشییع معمولاً از مسجد بناها شروع می‌شد و شهیدا روی دست مردم و بعد از طواف حضرت (ش.ع) به آرامگاه شاه‌چراغ بیع پای‌هشت‌زارونه می‌شدند. این روزها، روزهای زیادی نگذشت که او نیز همانند خیلی از رزمندگان روزهای دفاع از وطن، تلاش کرد خودش زمینه‌حضورش در جبهه را فراهم کند. محمد می‌گوید: شناسنامه ام را ماهرانه دستکاری و ۱۳۴۴ را به ۱۳۴۲ تبدیل کردم، داخل پوتین‌هایم مقوا گذاشتم تا جیران کوتاهی‌قدم باشد

و… و خدا را اشکر

همه چیز به خیر گذشت. بعد هم برای آموزش راهی ار دوگاه باغ‌رو شدیم. این رزمنده‌های دلا‌های دفاع مقدس می‌افزاید: بعد از آموزش نظامی راهی بنیاد تعاون جبهه شدم. آن‌جا کارم آمار گرفتن بود؛ آمار گرفتن از مجروحان و شهیدا… روزها هفته‌های زیادی کارم همین بود و حس دل‌تنگی زیادی داشتم برای شهیدا و شهیدشدن…

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

و الفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲



محمدی در دوران خدمت در ارتش

همه چیز به خیر گذشت. بعد هم برای آموزش راهی ار دوگاه باغ‌رو شدیم. این رزمنده‌های دلا‌های دفاع مقدس می‌افزاید: بعد از آموزش نظامی راهی بنیاد تعاون جبهه شدم. آن‌جا کارم آمار گرفتن بود؛ آمار گرفتن از مجروحان و شهیدا… روزها هفته‌های زیادی کارم همین بود و حس دل‌تنگی زیادی داشتم برای شهیدا و شهیدشدن…

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲



های گذشته را دوباره آغاز کنیم. مدرک اول دبیرستان چیزی نبود که برای من رضایت‌بخش باشد. بااستادان قرآنی هم هماهنگ کردم برای تکمیل آموزش قرآن… و مار شدند. در اوج جنگ و هجمه‌های شدید دشمن،

ترکش خمپاره‌ها آمد و صاف نشست و ربه‌ام را یازه کرد. بعد هم به قلمب خورد و خون‌فواره زد بیرون و من هم محکم به زمین خوردم. احساس می‌کردم فرار است آسمانی شوم. از کمر عیش را برای او خواستم من را به سمت دشت کر بلا بگیرند و خواندم السلام علیک یا ابا عبد… و علی‌الارواح‌اللتی حلت بفناکت…

بعد از این جانبازی سخت، حال و احوال محمد که بهتر شد، به واحد تخریب لشکر ۲۱ امام‌شارع رفت. او که از همان‌روزهای دوران دفاع مقدس شناگر قابل‌بودی، در جبهه و در زمان‌هایی فرصت‌شنا وجود داشت. سال ۶۳ که در هور بود هم روز تمرین شنا و غواصی داشتیم. او که برای او خواستم من را به سمت دشت بدر مجروح شد، درباره مجروح شدنش این‌گونه می‌گوید: به پاسگاه‌آبی دشمن حمله کردیم و تا حدودی هم موفق بودیم. اما ناگهان باران گلوله‌های دشمن باریدن گرفت و چند گلوله به من اصابت کرد. رزمنده

ها فکر کردند شهید شدم اما بعد من را به عقب جبهه و بعد هم به مشهد و بیمارستان قائم منتقل کردند. من جانباز قطع نخاعی شده بودم.

- از قهرمانی در جنگ تا قهرمانی در ورزش**

جانباز محمدی بعد از جانبازی در کنج عزت نماند و تمرینات ورزشی خود را جدی‌تر از همیشه دنبال کرد. او می‌گوید: سال ۶۴ بوده من ماه‌های متوالی تمرینات استخرم را زیر نظر استاد قیاسی دنبال می‌کردم. ششای قورباغه، کراال سینه، کراال پشت و پروانه و همه این شناها را در کمتر از یک سال آموختم. شاید برایشان جالب باشد، هفته‌ای سه بار با موتور سه چرخه‌ای به استخر سرک‌آباد می‌رفتم و از آن‌جا هم به آسایشگاه می‌رفتم. همان سال بنیاد شهید

یک دوره مسابقه شنا برای جانبازان مشهدی برگزار کرد و من در میان همه شناگران به مدال طلا رسیدم. این مدال اولین مدال طلای من در شنا شد و بود خیلی هم جیبه شدم. او ادامه می‌دهد: از آن به بعد بود که باز هم رنگ‌گلایی مدال طلا را با لطف‌خداواراده‌ای که برای پیروزی داشتم، به چشمانم دیدم. روزنظر استاد قیاسی خطای کار می‌آمد را بر طرف کردم تا در مسابقات جانبازان و معلولان استان شرکت کنم. خدا را شکر این بار هم مدال طلا قسمت شد. سال ۶۵ که رسید، خودم را برای بزرگ‌ترین آوردگاه شناکی جانبازان و معلولان کشور آماده کردم خدا را شاکر این بار نیز خوش‌رنگ‌ترین مدال نصیب ام شد. او لبخندی زد و ادامه می‌دهد: مدال‌طلایم را جلوی آینه پیکانم آویزان کردم. دوستانم که سوار ماشین‌ام می‌شدند ماچ را اس‌ال می‌کردند و مشتاق شنیدن می‌شدند. در همان ایام بود که تصمیم گرفتم درس

یادمان جای حضور قرآنی‌اوست. این جانباز ۷۰ در صند دیدار با رهبر معظم انقلاب و تشویق‌های ایشان را از انگشتان‌شماره‌ها و ماندگار می‌داند و می‌گوید: سال ۸۷ بود. در مسابقات رتبه اول را کسب کرده بودیم و قرار بود آقا راز از نزدیک زیارت کنیم. با گروه عترت‌النبی برنامه خوبی اجرا کردیم و بعد از اجرا رفتیم و مشتاق شنیدن می‌شدند. در همان ایام بود که تصمیم گرفتم درس



محمدی در دوران خدمت در ارتش

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

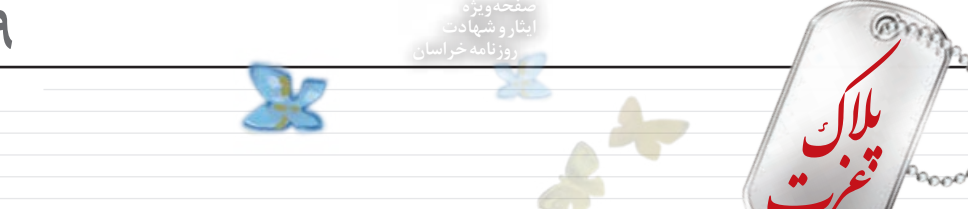
محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲



محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

اسفند شد ماه پرواز دوبرادر

به این ترتیب همه آن وضعیت به هم ریخته‌خط‌سامان‌پیدا کرد و تا تک‌ها هم عقب‌نشینی کردند… این شجاعت، آرامش و رشادت شهید عامل بود.

- حسن عامل از اولین نفرات در شرایط سخت بود**

روایت برادر این شهید نیز روایت حماسه و جهاد خاصانه است، هادی مجردی از رزمندگان و از هم‌زمان این شهیدان در باره شهید حسن عامل می‌گوید: حسن عامل هم وجودش در اختیار ولایت بود. این شعار رهبر در ذهن اش ملکه شده بود که ما می‌توانیم. با این تفکر و باور ما بهترین راننده، بهترین توطیچی می‌شدیم. وقتی گردان زرهی امام‌صادق (ع)، تشکیل دادیم، هنوز سه ماه نشده، تعداد ۹۰ تانک و نفربر غنیمتی

در میدان جنگ جمع کردیم و در عملیات والفجر قدماتی با ۱۷ تانک و نفربر صد رسید غنیمتی که گلوله‌هایشان هم غنیمتی بود، حسن عامل جزو اولین نفرات در شرایط سخت بود. این هم‌زم

اسفند شد ماه پرواز دوبرادر. وقتی غنیمتی به خدمت مکتب بود، وقتی حاج رمضان عامل شهید شد، از خیبر به علت تردد با کامیون و نبود پناه در دست در برابر اصابت گلوله، تلفات می‌دادیم که با استفاده از تانک‌های از رده خارج‌شده و تغییر دادن موتور آن‌ها با موتورهای ماک‌توانستیم نیروها را جابه‌جا کنیم. ارتش ۷۲۰ نفر بر ر از رده خارج‌اعلام کرده بود که ما این تانک‌های BT۴۰ (معروف به خنثیار)، را با تغییراتی در ساختار موتور ی آن‌ها به کار گرفتیم و توانستیم از روی پل‌های خیبر با همین تانک‌ها عبور کنیم. هم‌زم شهید عامل می‌گوید: این دو برادر، هم‌ه‌زندگی‌شان در خدمت مکتب بود. وقتی حاج رمضان عامل شهید شد، برادر من با قایق آمد و به ما خبر داد. وقتی به حسن عامل گفتیم، او می‌خواست در خط باشد و بماند. ما به‌زور او را برای تشییع به پشت‌خط فرستادیم. حسن بعد از پایان مراسم دوباره به جبهه آمد و بعد از یک سال و ۱۰ روز از شهادت حاج مضان، او هم در سال ۶۳ به شهادت رسید.

- یادواره شهیدان عامل فر دابر گرامی شود**

هم‌زمان با سالگرد عروج شهیدان عامل، فردا مراسم بزرگداشت این شهیدان در مشهد برگزار می‌شود. این مراسم سردار حاج مرتضی قربانی از فرماندهان لشکر ۵ نصر در دوران دفاع مقدس و مشاور رئیس ستاد کل نیروهای مسلح سخنرانی خواهد کرد. این مراسم فردا ساعت ۱۸ در مسجد زینبیه واقع در مطهری شمالی برگزار می‌شود.

شهیدان عامل فر دابر گرامی شود

رونمایی از نقاشی دیواری شهیدان عامل

هم‌زمان با سالگرد عروج شهیدان عامل، امروز از نقاشی دیواری این دو برادر شهید در میدان بوعلی مشهد رونمایی می‌شود. احمد منصوب هنرمند مشهدی که تاکنون تصاویر بسیاری از شهدا را بر دیوارهای شهر نقاشی کرده‌است درباره این پروژه به خراسان گفت: این اثر در ابعاد دوازده در پانزده متر مربع با تصاویر شهیدان عامل از امروز پیش‌روی شهیدهای هار قرار می‌گیرد. منصوب با اشاره به طرحی که در این اثر به کار برده‌است، یادآور شد:

در این نقاشی عمیق شده‌است به کارگیری خط و فرم، حال و هوای معنوی و دل‌نشینی به اثر بخشیده‌شود و تمام تلاش ما این نیز بود که فضای جدیدی در آثار نقاشی‌های دیواری پدید آید. ضمن این که این اثر اولین نقاشی دیواری است که دو برادر شهید فرمانده را تصویر می‌کند. به گفته این هنرمند و فعال فرهنگی، مراسم رونمایی این اثر، امروز پنج‌شنبه سوم اسفند ساعت ۱۵ در میدان بوعلی مشهد برگزار می‌شود.

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲

محمد می‌گوید: بالاخره وار دجبهه شدم. وقتی رسیدم عملیات والفجر قدماتی یک در فکه تمام‌شده بود. من هم وارد گردان عبدا…، در منطقه شرهانی و موسیان شدم، هم کار بچه‌های مخلص سردار «عبدالحسین برونی». هنر این فرمانده هم این بود که تعداد زیادی از افراد نخیه جنگ را دور و بر خودش جمع کرده بود. از تیربارچی گرفته تا آربی‌چی زن و… و هم آری‌چی زن بودم. اولین عملیاتی که محمد در آن شرکت کرد، والفجر یک بود که در باره آن می‌گوید: ساعت ۲۲